

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال پنجم - شماره اول - بهار ۱۳۹۱ - شماره پیاپی ۱۵

کارکردهای هنری و بلاغی کنایه در کفشهای مکاشفه احمد عزیزی،

سبکی بدیع در مضمون آفرینی

(ص ۳۷۰ - ۳۵۱)

منوچهر اکبری (نویسنده مسئول)^۱ و صدیقه غلامزاده^۲
تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۸/۱۴
تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۰/۱۹

چکیده:

کفشهای مکاشفه احمد عزیزی سرشار از کنایات گونه‌گون در مضامین و مفاهیم مختلف است. عزیزی توانایی خاصی در ترکیب آفرینی دارد. وی در ترکیب سازی و آمیختن آن با بیان و اندیشه‌های نو و بدیع و امروزی حتی اندیشه‌های شاعران پیشین، سربلند و ممتاز است. در کنایه نیز با استفاده از صور خیال و آرایه‌های ادبی دیگر مانند: تشبیه، استعاره، حسامیزی، ابهام، تلمیح، مقیاسهای شاعرانه و... مضامین و مفاهیمی بدیع و بلاغی آفریده است که به نظر از ساخته‌های خود اوست. این ویژگی در بیشتر آثار او هویداست از جمله: یک لیوان شطح داغ (به نثر)، خوابنامه و باغ تناسخ، روستای فطرت، قوس غزل، غزالستان، ملکوت تکلم و... اعجاب خوانندگان را از فراوانی ترکیبات نو و زیبا برمی‌انگیزد. کنایه که شیوه ادای معانی به طریق غیر مستقیم است، احمد عزیزی با استفاده از صورتهای گوناگون دیگر خیال؛ زیبایی و بدیع بودن آنها را مضاعف کرده است.

کلمات کلیدی:

کنایه، احمد عزیزی، کفشهای مکاشفه، صور خیال و مضمون سازی

۱ - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران lit_ad@ut.ac.ir

۲ - کارشناس ارشد ادبیات فارسی

مقدمه:

در این پژوهش، موضوع سخن کاربردهای هنری و بلاغی کنایه در کشفهای مکاشفه است. این مثنوی مشحون از کنایه است. وی در ترکیب آفرینی دست توانایی دارد.

«کنایه به معنی پوشیده سخن گفتن و ترک تصریح است و در اصطلاح علم بیان ذکر ملزوم و اراده لازم است، یعنی بکاربردن کلمه در معنی یکی از لوازم آن کلمه است. در کنایه قرینه‌ای که مانع از اراده معنی حقیقی باشد، وجود ندارد و تفاوت کنایه با مجاز و استعاره در این است که در کنایه اراده معنی اصلی امکان دارد اما در مجاز و استعاره اراده معنی اصلی ممکن نیست.» (احمد نژاد: معانی و بیان: ۱۳۸۵: ۶۵)

«ادبیات و به ویژه شعر، شیوه غیر مستقیم بیان و اندیشه است، گریز از منطق عادی گفتار است و از این روی در گزارش لحظه‌ها و اندیشه‌ها، مردان هنری، از صورتهای گوناگون خیال و شیوه ادای معانی به طریق غیر مستقیم استفاده میکنند.» (شفیعی کدکنی: صور خیال: ۱۳۶۶: ۱۳۹)

«کنایه یکی از صورتهای بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است. بسیاری از معانی را که اگر با منطق عادی گفتار ادا کنیم لذت‌بخش نیست و گاه مستهجن و زشت مینماید، از رهگذر کنایه میتوان به اسلوبی دلکش و مؤثر بیان کرد. جای بسیاری از تعمیمات و کلمات زشت و حرام را میتوان از راه کنایه به کلمات و تعبیراتی داد که خواننده از شنیدن آنها هیچگونه امتناعی نداشته باشد و شاید سهم عمده در استعمال کنایات در همین حوزه مفاهیمی باشد که بیان مستقیم عادی آنها مایه تنفر خاطر است.» (شفیعی کدکنی: صور خیال: ۴۱-۱۴۰)

در این پژوهش به **کنایات بلاغی** (کنایه‌هایی که شاعر یا نویسنده بوجود آورده است)، **کنایات قاموسی** (کنایه‌هایی که معنی آنها در فرهنگها وجود دارد)، **کنایه با اصطلاحات امروزی**، **فرق کنایه با استعاره تمثیلیه و ضرب‌المثلها** در کشفهای مکاشفه، پرداخته میشود. سپس به **مضامین مختلف** این کنایه‌ها میپردازیم. (معانی و مضامین با توجه به بافت معنایی جمله‌ها در ابیات نوشته شده است.)

۱- **کنایات بلاغی**: کنایاتی که شاعر بوجود آورده است، به نظر خاص ترکیبات بدیع و نو شاعر است که با آنها مضامین جدید ساخته است.

یا ببینم در وبار یک نگاه زایمان اشک چشمی پا به ماه (ص ۴۰۳)

ویار یک نگاه: نگاه (چشم) حامل اشک، زایمان اشک چشمی پا به ماه: اشک آماده ریختن
عطر فامیلی کند با هر شبی باجناب لاله باشد هر لبی (ص ۴۰۴)

هر لبی باجناب لاله باشد: هر لبی مانند لاله، سرخ باشد.

عشق تر، خون گلوی عاشق است عشق تر، در جستجوی عاشق است (ص ۴۱۰)
عشق تر: عشق اشک آمیز

بعد زیر نیم خوابی از نگاه مست میشد با شرابی از نگاه (ص ۴۲۵)

نیم خوابی از نگاه و شرابی از نگاه: کنایه از نگاه خمار و مست که خود، مست کننده است.
ای بهار خرم ادراک من مادرمریم نشین پاک من (ص ۴۲۹)

مادر مریم نشین: ادراک و فهم و درک من مانند مادر پاک دامنی، پرورش دهنده من است.
بنگ چشم تو خرابم کرده است وان لب خونین شرابم کرده است (ص ۴۶۴)

بنگ چشم: کنایه از چشمان خمار و بیمار گونه، بنگ موصوف کنایه از صفت آن، خمار، است.
شرابم کرده است: مستم کرده است، شراب موصوف کنایه از صفت آن، مست کننده، است.
من به چشمان تو نیلوفر شدم با تو در یک رود همبستر شدم (ص ۴۷۳)

مفهوم مصراع اول: مانند نیلوفر به چشمان زیبای تو پیچیدم. (عاشق چشمان تو شدم).
ای مسافر! هایشیم را ببین! زخمی لنگ صدایم را ببین! (ص ۵۰۴)

صدای زخمی لنگ: صدایی که همراه با گریه و نامفهوم است. (گریه‌ای که از سوز دل
برخاسته است).

عطر را آیینۀ آغوش کن نالۀ پنهان گل را گوش کن (ص ۵۴۱)

عطر را آیینۀ آغوش کردن: عطر را منعکس کننده آغوش خود کردن

نالۀ پنهان گل: (با توجه به مصراع اول) عطر گل است.

عصر او عصر نبوغ ریشه هاست عصر پر شبنم‌ترین اندیشه‌ها (ص ۲۵۹)

عصر پر شبنم‌ترین اندیشه‌ها: کنایه از اندیشه‌های درخشان و شفاف

من کیم؟ یک زخم سرخ در به در من کیم؟ یک قلب مفقودالاطر (ص ۲۷۸)

قلب مفقودالاطر: دل‌داده و عاشق و دل از دست داده

ای مغولان مؤنث چشمتان صیغه جمع مذکر خشم‌تان (ص ۳۶۹)

مغولان مؤنث چشم: زنان زیبا چشمی که زیبایی آنها مانند مغولان، غارتگر دلهاست.

صیغه جمع مذکر خشم‌تان: خشم‌تان عمومی است.

۲- کنایات قاموسی: کنایاتی که معانی آنها در فرهنگها وجود دارد و شاعران و

نویسندگان پیش از این از آنها استفاده کرده‌اند.

من دلم میگیرد از انسان سرد خون دماغم میکند گل‌های زرد (ص ۴۱۸)

انسان سرد: انسانی بی‌احساس و بی‌درد

من حلول عارفی در یک گلم من تناسخ کرده یک بلبلم (ص ۴۲۳)

من تناسخ کرده یک بلبلم: عاشق پیشه‌ام.

ما طنین سفره نام خودیم ما خدایانی بر اندام خودیم (ص ۴۴۶)

خدایانی بر اندام خود بودن: توجه به ظاهر و نفسانیات

تو زدی افتادگیهای مرا هجو کردی سادگیهای مرا (ص ۴۵۴)

تو زدی افتادگیهای مرا: تواضع و فروتنی مرا تحقیر و خوار کردی.

عاشقان آئینه بردار خودند منکران یار هم یار خودند (ص ۵۱۴)

عاشقان آئینه بردار خودند: تجلی عشق را در آئینه قلب خود نشان میدهند.

من ندانستم که عمر من کم است فرصتم اندازه یک شبنم است (ص ۲۱۷)

اندازه یک شبنم فرصت داشتن: فرصت کوتاه داشتن

خاک عطر کوه زیتون میدهد شمعدانی بوی شمعون میدهد (ص ۵۷۲)

خاک، عطر کوه زیتون میدهد: در زمین صلح و آرامش برقرار است. (زیتون نماد صلح است.)

۳- کنایات با اصطلاح های امروزی و عامیانه:

استفاده از مفاهیم و اصطلاحات امروزی در هر دوره ای از تاریخ ادبیات ایران در شعر غالب شاعران دیده میشود، بخصوص در شعر شاعران معاصر و بیشتر در سبک هندی. یکی از ویژگیهای شعر عزیزی استفاده فراوان از اصطلاحات امروزی و عامیانه است. در کنایه نیز این اصطلاحات را بکار برده است:

عشق جامد، عشق میز و صندلی است عشق با یک مشت، سنگ صیقلی است (ص ۴۱۰)

عشق میز و صندلی: عشق ظاهری و برای جاه و مقام داشتن که تعالی بخش نیست،

جامد است.

عشق با یک مشت سنگ صیقلی: عشق به بت و بت پرستی

دانش آواز اجباری شود ساعت خورشید، دیواری شود (ص ۴۱۶)

ساعت خورشید، دیواری شود: در پی پیشرفت و توسعه بودن

من به سوی فندق تو خم شدم من به سیگار تو نامحرم شدم (ص ۴۵۴)

من به سیگار تو نامحرم شدم: به من توجه نکردی.

من پر از برگ و بهار و بیشه‌ام من پر از سرسبزی اندیشه‌ام (ص ۵۱۶)

سرسبزی اندیشه: اندیشه‌های پر بار و شکوفا

سال استیضاح گل با خار بود سال دفن سایه در دیوار بود (ص)

استیضاح گل با خار: استیضاح افراد خوب به وسیله افراد بدسرشت

سکه در تفتیش کالا مانده بود عشق در بیلاق بالا مانده بود (ص ۵۲۷)

سکه در تفتیش کالا مانده بود: کنایه از زندگی مصرف زده

عشق در بیلاق بالا مانده بود: عشق‌ها سرد و بی‌روح شده بود.

کار من لارویی احساس بود حرفه ام سوداگری با یاس بود (ص ۵۷۶)

لارویی احساس: تلطیف احساس

شمر یعنی رقص خنجر زیر نور شمر یعنی بربریت در شعور (ص ۲۰۴)

بربریت در شعور: فاقد شعور بودن

از شقایق‌های قیچی تا کمر لاله‌های سرخ مفقودال‌اثر (ص ۲۲۹)

شقایق‌های قیچی تا کمر: شهادی از کمر نیم شده

لاله‌های سرخ مفقودال‌اثر: شهادی مفقودال‌اثر که هیچ اثری از وجود آن‌ها نمانده است.

چیست ایمان؟ استوای جان ما سرزمین پر گل عرفان ما (ص ۳۳۴)

استوای جان ما: حد اعتدال روح و روان ما

عصر ما عصر سیاست پیشه‌هاست عصر خشک طاسی اندیشه‌هاست (ص ۳۷۱)

طاسی اندیشه‌ها: اندیشه‌های بی‌محتوا و بی‌مایه

۴- ضرب المثل‌ها: استفاده از سخن معروف که در زبان مردم رایج شده است و در

مفاهیم کنایی بکار می‌رود. «نظر به اینکه مورد استفاده ما کلمه ای باشد (= مفرد) یا کلام

(= جمله) استعاره را به دو نوع استعاره مرکبه یا تمثیلیه و استعاره مفرده تقسیم کرده‌اند. بر

روی هم اغلب ضرب المثلها در مقوله استعاره مرکبه یا تمثیلیه قرار می‌گیرند.» (شفیعی

کدکنی: صور خیال: ۱۳۶۶: ۱۱۶)

جانب گل‌های باطن رو، ز عطر گل بگو با عطر و گل بشنو ز عطر (ص ۵۴۲)

گل بگو و گل بشنو: شاد و خرم بودن با هم.

از پس هر موج، موجی هست پیش پس تشبّث می‌کنی به هر حشیش (ص ۵۸۳)

به هر حشیش تشبّث کردن: برگرفته از این سخن معروف «الغریق یتشبّث علی کلّ

حشیش» انسان در حال غرق شدن، به هر گیاهی دست می‌اندازد (تا خود را نجات دهد).

عطسه صد خرمن هجا را میبرد هر چه باداباد، ما را میبرد (ص ۲۵۵)

هر چه باداباد: هر چه پیش‌آید، خوش‌آید.

بشنو این نی ناله را از نیشتر هر که زخمش بیش دردش بیشتر (ص ۲۸۳)

هر که زخمش بیش دردش بیشتر: یادآور سخن معروف «هر که را سر بزرگ، درد بزرگ» یا «هر که بامش بیش برفش بیشتر» در مفهوم هر کس انسان بزرگی باشد مسئولیت و گرفتاریهایش نیز زیاد است.

هر که زخمش بیش عارف پیشه‌تر درد دارد مرد زخم اندیش‌تر (ص ۲۸۳)
 هر که زخمش بیش عارف پیشه‌تر: مانند بیت بالا در مفهوم هر که عاشق‌تر باشد، عارف‌تر خواهد بود. (زخم در اینجا به معنی عشق است).

چیست رسم لاله؟ کولی زیستن ریسمان دار خود را رشتن (ص ۲۸۴)
 ریسمان دار خود را رشتن: باعث مرگ خود شدن یا زمینه کشته شدن خود را فراهم کردن یا مرگ آگاهانه.

شهر اصراف حقایق در حروف شهر تزئین ضیافت با ظروف (ص ۱۹۴)
 تزئین ضیافت با ظروف: یادآور سخن معروف «آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی»
 من شرابی از صراحت خورده‌ام و ز زبان خود جراحت خورده‌ام (ص ۹۲)
 از زبان جراحت خوردن (= زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد): از زبان تند خود آسیب دیده‌ام.

مردمان گله‌های گم شده مرمان تازگی مردم شده (ص ۱۰۸)
 مرمان تازگی مردم شده (= تواندر زمانه رسیده نویی): تازه به دوران رسیده

۵- فرق استعاره تمثیلیه (مجاز مرکب) با کنایه: در این مثنوی جمله‌هایی با علاقه شباهت در غیر معنی اصلی خود بکاررفته‌است که هیچگاه نمیتوان از آن معنی اصلیش را اراده کرد که این آرایه استعاره تمثیلیه (مجاز مرکب بالاستعاره) نامیده میشود. مثال باد در قفس کردن: تکیه بر آب زدن، آب را غربال کردن، باد به دست بودن که همگی در معنای کار بیهوده کردن، است. هیچ کدام نمیتواند معنی واقعی خود را داشته باشد.

«فرق میان کنایه و مجاز را دو امر دانسته اند: نخست اینکه کنایه منافاتی با حقیقت ندارد و هیچ مانعی نیست از اینکه در تعبیر طویل‌النجد واقعا منظور بلندی بند شمشیر باشد نه لازم آن، که بلندی قامت است. اما در مجاز چنین نیست مثلا در رَعِينَا الْغَيْثَ نمیتوانیم معنی حقیقی را بپذیریم زیرا باران قابل چرا و چریدن نیست و به همین جهت است که در مجاز همیشه قرینه‌ای وجود دارد برای منع از اراده حقیقت، برعکس کنایه که در آن چنین چیزی وجود دارد. دوم اینکه در کنایه مبنای گفتار بر انتقال از لازم به ملزوم است و در مجاز انتقال از ملزوم به لازم.» (شفیعی کدکنی: صور خیال: ۱۳۶۶: ۱۴۲)

تفاوت کنایه و استعاره تمثیلیه در همین است که برخی از انواع کنایه، فعلها یا جمله‌هایی است که در غیر معنی واقعی خود بکار می‌رود اما میتوان در ساختهای دیگر معنی اصلی آنها را اراده کرد.

مثال از شعر عزیزی:

پس کجایند آن درختان مطاف پس چه شد آن بانوان سایه باف (ص ۳۹۹)
بانوان سایه باف: ایجاد کننده سایه و راحتی و آسایش. ترکیب کنایی است که نمیتوان معنی واقعی آن را در عالم واقع تصوّر کرد، بانوانی که بتوانند سایه را ببافند.
وای بر آنان که در شخم خطاب غافلند از بذر زیبای جواب (ص ۴۱۲)
شخم خطاب: سخنرانی کردن و بررسی سخن، نمیتوان در عالم واقع معنی واقعی خود را داشته باشد نمی‌توان سخن را شخم زد.

بادبانهایی برویند از شراب رو به سمت سرزمین آفتاب (ص ۴۰۴)
از شراب بادبان رویدن: در نهایت سرمستی و از خود بیخود شدن (رو به سرزمین آفتاب و عشق پیش رویم). نمیتوان از شراب بادبان بروید.

دانه میجوییم از طرح سبوس صبح میخواهیم از عکس خروس (ص ۵۷)
دانه از طرح سبوس جستن و از عکس خروس صبح خواستن: انتظار بیهوده و نامعقول از کسی یا چیزی داشتن یا کار بیهوده کردن. در عالم واقع معنی اصلی و واقعی آن را نمیتوان تصور کرد.

شهر ما باید بجنبد وقت باد خواب را جارو کند هر بامداد
خواب را هر بامداد جارو کند: از خواب غفلت بیدار شود. که معنی اصلی و واقعی آن را در عالم واقع نمیتوان تصوّر کرد.

بعد از تقسیم بندی‌های فوق، به مضامین بلاغی و مختلفی که در این کنایات وجود دارد میپردازیم.

احمد عزیزی توانایی زیادی در ترکیب آفرینی و ابداع واژه‌ها و تعبیرات جدید با مضامین بدیع و خاص دارد. سازه‌های زبان او با اندیشه‌هایش چنان تلفیق یافته که هم اندیشه و هم زبان - که تکیه گاه اندیشه است - ارزش و جایگاه و زیبایی خود را حفظ میکنند. و یارای انتقال مقصود و هدف شاعر میشود و این ترکیبات با مضامین نو و بدیع در فضای شاعرانه او، جذاب و گیرا میشود و خواننده را به اوج رؤیای شاعرانه میرساند و اعجاب خوانندگان را از فراوانی این ترکیبات برمی‌انگیزد. در ذیل به متداولترین این کنایات با مضامین نو در مثنوی کفشهای مکاشفه میپردازیم:

۱- نمادین (سمبولیک):

استفاده از واژه‌ها به شکل رمزگونه و نمادین در مضامین و مفاهیم کنایی: عطر فامیلی کند با هر شبی باجناق لاله باشد هر لبی (ص ۴۰۴)

لاله (در اینجا) نماد سرخی است؛ لب مانند لاله سرخ باشد.

عشق تر، ممزوج زخم و زمزم است عشق تر، یک مریمستان شبنم است (ص ۴۱۱)

عشق تر، یک مریمستان شبنم است، مریم و شبنم نماد پاکی هستند؛ عشق اشک آمیز یک دنیا پاکی و طهارت است. (در سبک هندی شبنم نماد حیرت نیز است.)

زورق شب بر سر شط شراب دوش در شبنم بگیرد آفتاب (ص ۴۱۷)

آفتاب، دوش در شبنم بگیرد: آفتاب و شبنم هر دو نماد پاکی و طهارت هستند.

زیر چشم گریه اش پف کرده بود در نگاهش شب توقف کرده بود (ص ۴۲۵)

شب: نماد سیاهی (در اینجا): در نگاهش شب توقف کرده بود: کنایه از سیاهی چشم ما به ذات گل مقرب میشدیم عشق میتابید و ما شب میشدیم (ص ۴۲۷)

ما شب میشدیم: شب (در اینجا) نماد روشنی یافتن. با توجه به عشق میتابید و ما مانند شب نور می‌گرفتیم (گرفتن نور در شب واضحتر است).

ای بهار خرم ادراک من ما در مریم نشین پاک من (ص ۴۲۹)

مادر مریم نشین: کنایه از مادر پاک دامن (مریم نماد پاک دامنی است) که با توجه به مصراع اول: ادراک مانند مادر پاک دامنی باعث پرورش و رشد و نمو من میشود.

تار میزد مرد شبنم بان ما گله‌ای تنبور در ایوان ما (ص ۴۳۲)

مرد شبنم بان: کسی که محافظ پاکی و زلالی و روشنی است. شبنم نماد پاکی و زلالی و روشنی است.

ما به باغ بیکران گل کرده‌ایم ما ز سیمرغان تنازل کرده‌ایم (ص ۴۳۳)

ما ز سیمرغان تنازل کرده‌ایم: کنایه دارد به سوره حجر آیه ۲۹ قرآن: «نفخت فیه من روحی». ما از روح خداییم. **سیمرغ: نماد و تمثیل خدا و معبود است.**

لول لولم لاله‌ام را واکنید چشمه خون مرا پیدا کنید (ص ۴۳۵)

لاله‌ام را واکنید: داغ از دلم بردارید و از بین ببرید. **لاله** نماد دل خونین که داغ دار است.

مثنوی میریزد از پیوند من صد نیستان خفته در هر بند من (ص ۴۳۶)

صد نیستان در هر بندم خفته: پر از عالم معنا و آگاهی هستم. **نیستان**: نماد عالم معنا که با این بیت مولانا تناسب دارد:

کز نیستان تا مرا بریده‌اید از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند (مثنوی: دفتر اول)

ای شب عرفان تنم را لمس کن سایه ام را مضمحل در شمس کن (ص ۴۳۶)
سایه ام را در شمس مضمحل کن: وجود تاریکم را پر از روشنایی کن. **شمس:** نماد روشنایی و نور

باز در صحرا حلول مریم است عاشقان، این صبح عید شبنم است (ص ۴۳۸)

حلول مریم: حلول پاکی یا حلول معجزه. **مریم:** نماد پاکی و پاک دامنی

عصر استخدام آدم شورها عصر مسمومیت انگورها (ص ۴۴۰)

عصر استخدام آدم شورها: دوره‌ای که مرگ و میر زیاد است.

آدم شور: نماد مرگ و میر ، **عصر مسمومیت انگورها:** دوره‌ای که شور و نشاط نیست. **انگور:** نماد شور و مستی و نشاط و مجاز از شراب است.

وای قدری پیکر سنگی مباش سدا راه سیل دلتنگی مباش (ص ۴۵۳)

پیکر سنگی مباش: کنایه از بی‌احساس و بی‌عاطفه نباش. **پیکر سنگی:** نماد

بی‌احساسی

شعر بیدل، سنگ را دل می‌کند منکر حق نفی باطل می‌کند (ص ۵۱۵)

باز امشب شمع یک میخانه‌ام باز می‌ریزد پر پروانه‌ام (ص ۴۶۷)

پر پروانه‌ام میریزد: عاشقم و میسوزم. **پروانه:** نماد عاشق است.

می پر از چشمان آن آینه رواست عکس او شد هر که جامش روبروست (ص ۴۶۷)

آینه رو: کنایه از سفید رو (**آینه:** نماد روشنی و سفیدی) **این بیت تشبیه بالکنایه هم دارد:** می پر از چشمان آن آینه روست: می مانند چشمان آن آینه رو، خمار و مست است.

می، نگاهت را به لالا میبرد می، دلت را رو به بالا میبرد (ص ۴۶۸)

نگاهت را به لالا میبرد: نگرش و بینش تو را به مرتبه و مقام نیست خدایی جز الله

میبرد و سرمست از عشق الهی میکند (لا اله الا الله). **لالا:** نماد نگرش و بینش و معرفت الهی

من پر از آینه و شبنم شدم من به قعر گریه خود خم شدم (ص ۴۶۹)

من پر از آینه و شبنم شدم: سرشار از حیرت و تحیر شدم (در سبک هندی آینه و

شبنم مظهر حیرت و تحیرند) یا سرشار از روشنی و پاکی شدم. **آینه و شبنم:** نماد

روشنی و پاکی و زلالی، **در سبک هندی:** نماد حیرت و تحیر

صبح یک آینه در چشمم شکست ظهر روی خلسه‌ام قمری نشست (ص ۴۷۰)

آینه در چشمم شکست: روشنی را از دست دادم. **آینه:** نماد روشنی

ای بشر، آینه آزاری مکن در پی تصویرها زاری مکن (ص ۵۰۸)

آئینه آزاری کردن: مانند آئینه، افشا کننده عیوب و نواقص بودن. (آئینه در اینجا نماد فاش کننده عیوب و زشتیهاست).

هر گلی دامان نازی کرده باز زیر هر مریم مسیحی در نماز (ص ۵۴۳)
مسیح: (در اینجا) با توجه به مریم که منظور گل مریم است، مسیح کنایه از سبزه و نماد زندگی بخش است.

موج باز بیکران‌ها بیدل است بادبان بادبان‌ها بیدل است (ص ۵۸۴)
موج باز: کسی که جان خود را به خطر می‌اندازد. **موج:** نماد خطرات
بادبان بادبان‌ها بیدل است: هدایت گر همه، قطعاً بیدل و عاشق است. **بادبان:** نماد هدایتگر و هادی

عصر او عصر نبوغ ریشه‌هاست عصر پر شبنم‌ترین اندیشه‌هاست (ص ۲۵۹)
پر شبنم‌ترین اندیشه‌ها: عصر اندیشه‌های درخشان و نبوغ اندیشه‌هاست. **شبنم:** نماد درخشان و روشنی است.

در نگاهم نیم روزی از تب است نیمی از هر گردش چشمم شبست (ص ۱۲)
نیمی از هر گردش چشمم شبست: نیمی از چشمم، سیاه است (مردمک چشم).
شب: نماد سیاهی

گاه روباه‌یست در سجاده‌ها گاه گرگی میدود در جاده‌ها (ص ۱۰۹)
روباه در سجاده بودن: تظاهر و ریا در عبادت داشتن. **روباه:** نماد دورویی و ریا است.

۲- کنایه توأم با تشخیص و استعاره مکنیه:

«یکی از زیباترین گونه‌های صور خیال در شعر، تصرفی است که ذهن شاعر در اشیا و در عناصر بی جان طبیعت میکند و از رهگذر نیروی تخیل خویش بدانها حرکت و جنبش میبخشد و در نتیجه هنگامی که از دریچه چشم او به طبیعت و اشیا مینگریم، همه چیز در برابر ما سرشار از زندگی و حرکت و حیات است... بسیاری از شاعران هستند که طبیعت را وصف میکنند اما کمتر کسانی میتوانند، این وصف را با حرکت و حیات همراه کنند.»
(شفیعی کدکنی: صور خیال: ۱۳۶۶: ۱۴۹)

برخی از این تشخیص‌ها با معنی کنایی توأم است:

وای بر امساک آن چشم خیس که شد در زیر یک اندوه خیس (ص ۴۱۳)
چشم خیس: چشمی که اشک نمیریزد و امساک دارد. چشم مانند انسانی خیس باشد و اشک نریزد.

تا بگردد در خیابان بلور تا بیندازد گناهی را به تور (ص ۴۱۳)
گناهی را به تور انداختن: استعاره مکنیه است. گناه مانند ماهی به تور بیفتد در معنی کنایی: گناه کردن.

عشق آتش را به بالا می کشید رنگ از رخسار شبنم می چکید (ص ۴۲۶)
عشق آتش را به بالا می کشید: عشق مانند انسانی، سوز و گداز عاشق را بالا میبرد.
رنگ از رخسار شبنم می چکید: رنگ چکیدن معادل رنگ پریدن، است. عشق باعث پریدگی رنگ چهره عاشق میشد و او را زرد روی میکرد. (دو تصویر جان بخشی دارد:
۱- رخسار شبنم ۲- رنگ، از رخسار شبنم میپرید و ...)

خوشه با خود چله خم می گرفت عشق و شبنم را تلاطم می گرفت (ص ۴۲۶)
خوشه با خود چله خم می گرفت: خوشه مانند کسی با خود چله خم و شراب می گرفت: خوشه انگور تبدیل به شراب میشد.

نیست درویشی، کنار جاده ها وای بر شبکوری سجاده ها (ص ۴۳۰)
شبکوری سجاده ها: سجاده مانند انسانی که چشم دارد و شبکوری دارد در معنی کنایی: نماز شب را ادا نکردن.

در بهارستان، هوا آزرده بود عاشقی در رود شبنم مرده بود (ص ۴۷۸)
هوا آزرده بود: در فصل بهار، هوا متغیر بود. هوا، مانند انسانی آزرده بود.
عطر را آیینۀ آغوش کن ناله پنهان گل را گوش کن (ص ۵۴۱)
ناله پنهان گل: کنایه از عطر گل. گل مانند انسانی ناله پنهانی اش (عطر) را منعکس میکند.
یک بهار مرتع ماران شده یک بهار لال بی باران شده (ص ۵۲۷)
بهار لال بی باران: بهاری که با خشکسالی همراه است. بهاری که مانند انسانی لال است و صدای غرش ابر و ریزش باران ندارد.

بار الها! ناودان ها مان، کردند خوشه هامن، خسته و ناباورند (ص ۲۰۶)
ناودان ها کردند: کنایه از خشک سالی. ناودان مانند انسانی کر و خوشه مانند انسانی خسته و ناباورند، تشخیص دارد. مصراع دوم هم در همین مضمون است
لکنت عشق تو در وی باز شد آه در آینهات آغاز شد (ص ۲۶۵)
لکنت عشق در کسی باز شدن: عاشق او شدن. عشق مانند انسانی لکنت داشته باشد (در مجموع عبارت کنایی است).

داشت از آینه صورت می کشید سرمه در چشم کدورت می کشید (ص ۱۵۴)

سرمه در چشم کدورت می‌کشید: از بین بردن کدورتها و دشمنیها. چشم کدورت تشخیص دارد.

۳ - کنایه توأم با تلمیح:

«اشاره به داستانی در کلام است و در ژرف ساخت، تشبیه و تناسب دارد. زیرا اولاً ایجاد رابطه تشبیهی بین مطلب و داستانی است و ثانیاً بین اجزاء داستان تناسب وجود دارد. در کتب قدما تناسب مطلب با (اشاره به) اجزاء یا پاره ای از مثل و حدیث و شعر هم تلمیح خوانده شده است. در تلمیح حداقل باید دو جزء از اجزاء داستانی ذکر شود.» (شمیسا: نگاهی تازه به بدیع: ۱۳۸۳: ۱۳-۱۱۲)

برخی تلمیحات نیز ضمن اشاره به داستانی یا... با مضامین و مفاهیم کنایی زیبایی توأم است: عشق تر، حلاج را خون میدهد آدمی را بید مجنون میدهد (ص ۴۱۱)
در مصراع اول: عشق اشک آمیز، به حلاج جلا و طراوت میبخشد، تلمیحی به داستان حلاج دارد.

آدمی را بید مجنون میدهد: باعث به لرزه درآمدن وجود عاشق میشود یا او را مجنون و دیوانه میکند؛ تلمیحی به داستان مجنون نیز دارد.

حاتم بینایی ما، طائی است زخم ما از نیزه زیبایی است (ص ۵۳۶)
حاتم بینایی ما، طائی است: پر از بصیرت و آگاهی هستیم. تلمیح دارد به حاتم طائی که بسیار بخشنده بود. در اینجا مفهوم کثرت و فراوانی از آن درک می‌شود که به بصیرت و آگاهی برمی‌گردد.

ساکنان کاخ را سر میزند سکه‌ها را با ابوذر میزند (ص ۲۵۸)
سکه‌ها را با ابوذر میزند: مانند ابوذر به مادیات اهمیتی نمیدهد. تلمیحی دارد به ابوذر که به مادیات اهمیتی نمیداد.

عشق ای مصلوب انسان در عذاب! عشق ای تنها مسیح لاکتاب! (ص ۳۲۳)
عشق، تنها مسیح لاکتاب است: عشق مانند مسیح پیامبر دوستی و عشق یا زندگی بخش است.

ای مغولان مؤنث چشمتان صیغه جمع مذکر خشمتان (ص ۳۶۹)
مغولان مؤنث چشم: زنان زیبا چشمی که مانند مغولان غارتگر دل هاینند. تلمیح دارد به غارتگری مغولان.

ای خوشا صد طرح «عیسا» داشتن مریمستانی کلیسا داشتن (ص ۷۴)

صد طرح عیسا داشتن: پر از مهر و دوستی بودن
مریمستانی کلیسا داشتن: کلیسایی به پاکی مریم داشتن
(این بیت علاوه بر تلمیح، مقیاس شاعرانه Determiner دارد.)
ما به فرعون‌تری‌ن قصر آمدیم ما به بی‌موساترین عصر آمدیم (ص ۲۰۸)
فرعون‌تری‌ن قصر: ظالم‌ترین حکومت / بی‌موساترین عصر: عصر بی‌ولی و راهبر

۴- کنایه توأم با تشبیه (تشبیه بالکنایه):

«اصطلاح تشبیه در علم بیان به معنی مانند کردن چیزی است به چیزی دیگر، مشروط بر این که آن ماندگی مبتنی بر کذب یا حداقل دروغ نما باشد، یعنی با اغراق همراه باشد. یعنی آن دو چیز به هم شبیه نیستند. (و یا لاقلاً شباهتشان آشکار نیست.) و این ما هستیم که شباهت را ادعا و برقرار یا آشکار میکنیم.» (شمیسا: بیان و معانی ویرایش دوم: ۱۳۸۶: ۳۳)

جمله تشبیهی باعث اعجاب و شگفتی در خواننده یا شنونده میشود در واقع تشبیه ادعای ماندگی بین دو چیز است. که گاهی با مفاهیم کنایی همراه است:

دوست دارم منقرض گردد تنم روح باشد دکمه پیراهنم (ص ۴۱۷)
روح، دکمه پیراهنم باشد: روح مانند دکمه پیراهن باشد در معنی کنایی: توجه به باطن و روح و معنویات

ما بخار صحن یک میخانه‌ایم بنگیان دوره‌ای بیگانه‌ایم (ص ۴۳۱)
ما بخار صحن یک میخانه‌ایم: ناچیز و حقیر بودن در مقابل عشق. ما مانند بخار صحن یک میخانه هستیم (تشبیه دارد).

ای می ایهام، چشم چون شبت گل، مراعات النظیری از لبت (ص ۴۳۷)
می ایهام، چشم چون شبت: چشم چون شب، سیاه تو، مانند شراب وهم‌انگیز و سحرانگیز است.

خون به اشکم ریخت، وای عشق تو کی بمیرم در وبای عشق تو (ص ۴۵۲)
وبای عشق: کنایه از کشنده بودن عشق. عشق مانند وبایی، میکشد.

حیف زود آن فصل انگوری گذشت آن بهار مینیاتوری گذشت (ص ۶۰۰)
بهار مینیاتوری: بهار پر نقش و نگار و زیبا. بهاری که مانند مینیاتور پر نقش و نگار و زیباست.

من لبان بوسه‌هایم خونی است ای گل شب! عشق من طاعونی است (ص ۲۷۸)

عشق من طاعونی است: عشق من واگیر دارد و سرایت میکند. عشق مانند طاعون واگیر دارد و مسری است.

عشق ای قصاب جان آدمی! عشق ای صرع روان آدمی! (ص ۳۲۲)

عشق، صرع روان آدمی است: عشق مانند صرع باعث بیهوشی و از خود بیخود شدن روان آدمی میشود.

عشق من ای کفتر بی پشت بام عشق من ای خواب خوب ناتمام (ص ۳۴۷)

عشق، کفتر بی پشت بام است: بی پناه است. عشق مانند کفتر بی پشت بام، بی پناه است.

دختران غرق در رود نگاه دختران خود کشی با قرص ماه (ص ۱۴۶)

دختران غرق در رود نگاه: دخترانی که از زیبایی، نگاه‌ها به آنهاست یا دخترانی که نگاه‌های جذاب و گیرایی دارند. **دختران خودکشی در قرص ماه:** دختران بسیار زیبا مانند ماه.

۵- کنایه توأم با مقیاس‌های شاعرانه (Determiner):

«اگر بگوییم: **طول صد متر پارچه** برای این کار لازم است. در فارسی عصر ما، این یک محور مألوف همنشینی کلمات است، یعنی قاعده زبان چنین است که این نوع ترکیب در باب عدد و معدود و وابسته‌های عددی میان همه فارسی‌زبانان شناخته شده است. همچنین اگر بگوییم «**یک بار لبخند بز**» یا «**یک بار بخند**» نظام بیان عددی در هنجار طبیعی خویش برای همه اهل زبان یکسان است حال اگر بگوییم: «**یک شکر بخند**» چنانکه درین مصراع حافظ میخوانیم:

مشتاقم از برای خدا **یک شکر بخند**

تا حدی از هنجار عادی محور جانشینی خارج شده‌ایم گرچه این نوع استعمال بر اثر فراوانی کاربرد آن و مانوس بودن و تداول اصطلاح **شکرخند** تا حد زیادی قابل فهم و تصویر است اما در سبک هندی دایره این نوع وابسته‌های عددی چندان متنوع و گسترده است که حدی برای آن نمیتوان قایل شد. «(شفیعی کدکنی: شاعر آینه‌ها: ۱۳۸۷: ۴۶-۴۵) «خروج از هنجار دو برابر شده است، تصور «صد متر» کار آسانی است اما تصور یک تب فاصله یا صد قیامت ماجرا یا یک اندوه بی کس» دشوار است که هم معدود و هم وابسته عددی هر دو امور انتزاعی و تجریدی است و غیر قابل شمارش و اندازه‌گیری.

در زبان فارسی مثل هر زبان دیگری برای بیان معدودها غالباً صورتهای شناخته شده و کلیشه‌واری هست که کمتر مورد تغییر قرار میگیرد مثلاً میگویند: یک باب منزل، یک فرسنگ راه یک طغرا سند و ... اجزای آن علاوه بر عدد، آن دو بخش دیگر، یعنی وابسته

عددی و معدود همیشه امر مادی و ملموسند که قابل اندازه‌گیری و شمارشند، اما در شعر این هنجار درهم شکسته میشود و از قدیم نمونه‌های آن را میتوان دید چنان که در شعر حافظ **یک شکر بخند** را دیدیم. چیزی که در سبک هندی اساس و محور بیان قرار میگیرد، تنوع بیش از حد این نوع استعمال است، آن هم در مواردی که گاه یکی از دو عامل بعد از عدد امری انتزاعی است و گاه هر دو از اموری انتزاعی و غیر قابل اندازه‌گیریند.» (همان: ۴۶-۴۷)

مقیاسهای شاعرانه همان **وابسته‌های خاص عددی** یا در دستور جدید «ممیز» است که گاهی در عبارتهای کنایی می‌آیند و مفهوم مقدار و اندازه را میدهند و واحد شمارش امور انتزاعی یا مادی قرار میگیرند که در حالت انتزاعی با پیچیدگی و غموض معنایی مواجه میشویم. این شیوه در سبک هندی بسیار متداول است و از ویژگیهای خاص این سبک محسوب میشود که در شعر عزیزی، که میتوان او را یکی از نمایندگان سبک هندی در شعر معاصر نامید، بسامد بالایی دارد:

ما عبایی از عبادت دوشمان **یک بغل آیینه در آغوشمان** (ص ۴۱۷)

یک بغل آیینه در آغوش داشتن: در پی روشنایی بودن (در سبک هندی: در حیرت به سر بردن) **آیینه** نماد روشنی در این ترکیب همراه با واحد شمارش، بغل، آمده، به معنی به اندازه یک بغل آیینه، در واقع یک بغل، قید مقدار برای آیینه در آغوش داشتن است. **یک (عدد) بغل (واحد شمارش) آیینه (معدود):** که خروج از هنجار عادی محور جانشینی در برابر شده است.

کهکشانی درد دوری بر تو باد **سال ها نفرین نوری بر تو باد** (ص ۶۰۰)

کهکشانی درد دوری: یک کهکشان درد دوری (نصیب تو باد).

سال های نوری نفرین بر تو باد: نفرین زیاد بر تو باد.

من که یک لبخند نارس بوده‌ام **من که یک اندوه، بی کس بوده‌ام** (ص ۲۷۹)

یک اندوه بی کس بوده‌ام: خیلی بی کس بوده‌ام.

یک: عدد، اندوه: مقیاس شاعرانه، **بی کس بودن:** معدود، **یک اندوه بی کس، مسند** جمله است.

تاک طغیان مرا در جوش دید **عشق از من یک سبد آغوش چید** (ص ۵۹۳)

یک سبد آغوش چید: در آغوش کشید.

من ندانستم که عمر من کم است **فرصتم اندازه یک شبنم است** (ص ۲۱۷)

یک شبنم فرصت داشتن: فرصت کوتاه و کم داشتن.

۶- کنایاتی توأم با استعاره مُصرَّحَه:

اگر از کل تشبیه تنها مشبیه به بماند استعاره را مصرحه میگویند. (احمد نژاد: معانی و بیان: ۱۳۸۵: ۵۳)

در شعر عزیزی ترکیبهای استعاری در عبارات کنایی قرار گرفته‌اند و مضامین و مفاهیم کنایی ساخته‌اند:

من درخت بید می‌خواهد دلم من گل خورشید می‌خواهد دلم (ص ۴۱۵)

درخت بید: استعاره از عشق در ترکیب کنایی **دلم درخت بید می‌خواهد**: دلم می‌خواهد عاشق و مجنون شود.

گل خورشید: استعاره از روشنی و هدایت، در ترکیب کنایی **گل خورشید می‌خواهد دلم**: در پی روشنی و هدایت هستم.

من دعا میدوشم و غم میخورم من شبی یک کاسه شبنم میخورم (ص ۴۸۲)

یک کاسه شبنم میخورم: اشک فراوان میریزم. **شبنم**: استعاره از اشک

من صدایم را در این دم شسته‌ام من، من خود را به شبنم شسته‌ام (ص ۳۰۷)

من خود را به شبنم شستن: با گریستن، خودخواهی و غرورم را از بین برده‌ام. **شبنم**: استعاره از اشک

گریه را در نبض خود دم میکنیم روی مژگان، کشت شبنم میکنیم (ص ۳۲۹)

روی مژگان کشت شبنم کردن: به شدت گریستن. **شبنم**: استعاره از اشک

۷- کنایه توأم با حس‌آمیزی:

حس‌آمیزی: آمیختن حس‌های مختلف با هم و نسبت دادن متعلق یک حس به حس دیگر است:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوآر بماند (حافظ)

«منظور از حس‌آمیزی، بیان و تعبیری است که حاصل آن از آمیخته شدن دو حس به یکدیگر یا جانشینی آنها خبر دهد مانند: **قیافه بانمک** و **سخن شیرین** که اگر دقت کنیم می‌بینیم در نمونه اولی امری که مرتبط با حس بینایی است به ذائقه نسبت داده شده است: **قیافه بانمک** و در دومی چیزی که در حوزه حس شنیداری است به قلمرو حس ذائقه وارد شده است: **سخن شیرین**». (شفیعی کدکنی: شاعر آینه‌ها: ۱۳۸۷: ۴۱)

در شعر فارسی نمونه‌های حس‌آمیزی در دوره‌های مختلف شعر متفاوت است در شعر سبک هندی (هر دو شاخه ایرانی و هندی) بسامد آن بالا است؛ در شعر احمد عزیزی نیز بسامد بالایی دارد نمونه‌هایی از حس‌آمیزی با مفاهیم کنایی در شعراو: عشق تر، خون گلوی عاشق است عشق تر، در جستجوی عاشق است (ص ۴۱۰)

عشق تر: یک ترکیب حس‌آمیزی است: عشق اشک آمیز.

ای مسافر! هاپه‌ایم را ببین! زخمی لنگ صدایم را ببین! (ص ۵۰۴)

صدای زخمی لنگ: صدایی که همراه با گریه و نامفهوم است. صدا با حس شنوایی و زخمی و لنگ با حس بینایی همراه است، از سوئی دیدن با حس بینایی توأم است که با **صدایم را ببین**، آمده است. تشخیص هم دارد: صدا، مانند کسی زخمی و لنگ است (حس‌آمیزی توأم با تشخیص دارد).

خاک خیس و سنگ خیس و نور خیس زیر برق نغمه‌ها تنبور خیس (ص ۱۱۵)

نور خیس و تنبور خیس و برق نغمه‌ها: حس‌آمیزی دارد نور و برق با حس بینایی تنبور با حس شنوایی که هر سه با خیس بودن حس لامسه حس‌آمیزی شناخته شده‌اند. **کل بیت:** کنایه از تازگی و طراوت همه چیز.

۸ - کنایه توأم با ایهام:

«در این روش کلمات (یا عبارات و جملات) موهم معانی مختلفند (حداقل و معمولاً دو معنی) و ممکن است با آن معانی مختلف، با کلمات دیگر کلام، رابطه ایجاد کنند. روش ایهام مهمترین مبحث بدیع است. تمام سخنوران برجسته از مسعود سعد و خاقانی و سعدی و حافظ و صائب گرفته تا شاعران امروز سخنورانی هستند که به انواع مختلف ایهام توجه داشته‌اند، اما استاد بی‌همتای آن حافظ است. (شمیسا: نگاهی تازه به بدیع: ۱۳۸۳: ۱۲۳)

«لطف ایهام در اینست که شاعر با ذهن خواننده بازی میکند، به این معنی که ذهن را به عمد متوجه یکی از معانی میکند و معنی دیگر را که ظریفتر و هنری‌تر و شاعرانه‌تر است تحت‌الشعاع معنی اول قرار میدهد و از دسترس ذهنهای عادی دور میکند. حافظ با «مردم چشم» ذهن را متوجه مردمک کرده است تا معنی آدمیان را پنهان کند:

زگریه مردم چشمم نشسته در خون است بین که در طلبت حال مردمان چون است «مردم» در مصراع دوم به دو معنی انسان و مردمک چشم بکاررفته‌است و در هر معنی با کلمات دیگر تناسب دارند.» (همان: ۱۲۴-۱۲۳)

ایهام در شعر احمد عزیزی بسامد بسیار بالایی دارد، بیشتر این ایهام‌ها یا به شکل ایهام در کلمه و واژه است یا به شکل ایهام براساس دو معنایی بودن فعل‌ها و ترکیبات فعلی. نوع دوم بیشتر در مضامین کنایی بکاررفته است که در ذیل آورده می‌شود:

زائران گل، شرابم کرده‌اند
بانوان خنده، خوابم کرده‌اند (ص ۳۰۹)

شرابم کرده‌اند: ۱- مست و از خود بیخودم کرده‌اند (در مفهوم کنایی، ذکر موصوف و اراده صفت)، ۲- مرا شراب کرده‌اند.

خوابم کرده‌اند: ۱- مرا خوابانده‌اند، ۲- به من آرامش بخشیده‌اند یا باعث از خود بیخود شدن من شده‌اند.

من هراس خویش را پر داده‌ام
عشق را در جان خود سر داده‌ام

پر داده‌ام: ۱- بال و پر داده‌ام و توانایی بخشیده‌ام، ۲- از بین برده‌ام.

عشق را سر داده‌ام: ۱- عاشق شده‌ام، ۲- سروری داده‌ام.

بر لب من خوشه‌ها تابیده‌اند
حوریان در چشم من خوابیده‌اند (ص ۲۷۱)

حوریان در چشم من خوابیده‌اند: ۱- به حوریان توجه دارم، ۲- به حوریان توجه ندارم.

۹- کنایه توأم با تدبیج:

گر چه بودن محض بال افشانی است
پرزدن در رنگ‌ها عرفانی است (ص ۵۳۶)

تدبیج: آراستن و تزیین کردن، استفاده از رنگها در شعر در معنی حقیقی، مجازی یا کنایی است بخصوص دو رنگ مختلف با هم.

هر نفس رنگی شکارم میکند
گه خزان و گه بهارم میکند (ص ۵۳۸)

من تکلم میکنم با رنگها
شیشه میگیرم من از این سنگها (ص ۵۶۱)

«تدبیج آنست که متکلم دو یا زیاده، در کلام بیاورد خواه مقصود معانی اصلیه باشد خواه کنایه و استعاره باشد. این صنعت از جهتی داخل مطابقه است زیرا هر لونی ضد سایر الوان است و از جهتی داخل تناسب است، زیرا که دو نوع شریکند، ولی به متابعت سایرین جداگانه ذکر کردیم.» (گرگانی: ابداع البدایع: ۱۳۷۷: ۱۱۳)

رنگ در مضامین کنایی: احمد عزیزی در استفاده از رنگ‌ها مهارت و شگرد خاصی دارد و ترکیبات و تعبیر بدیع و نویی در استفاده از رنگها ساخته است. وی در این مثنوی از بیست و چهار رنگ استفاده کرده‌است. از جمله: سبز، آبی، سرخ، زرد، سیاه، خاکستری، یشمی، فیروزه‌ای، زیتونی، صورتی، نارنجی، طلایی و ... که بیشتر، رنگ سبز، سرخ، آبی و

زرد را بکاربرده است. در مجموع رنگها را بیشتر در مضامین کنایی بکاربرده تا حقیقی، مجازی و استعاری:

کاشتم هر سال رنگ زرد را دسته کردم بافه‌های درد را (ص ۱۳)

رنگ زرد را کاشتن: درد و اندوه را دامن زدن

ناگهان روح سیاهت میرسد جسم تب دار گناحت میرسد (ص ۲۷)

روح سیاه: روح گناهکار

ای دل آفت نشین زرد من ای درون زار خاراگرد من (ص ۵۵)

دل آفت نشین زرد: دل بلا دیده و بیمارگونه یا شرمگین من

مرگ سبز و مرگ سرخ و مرگ زرد مرگ‌هایی گاه گرم و گاه سرد (ص ۶۷)

مرگ‌های زرد در سن صدند غالباً این مرگ‌ها در معبدند (ص ۶۷)

سبز مردن رسم ایل آبهاست شیوه نیلوفر مرد آبهاست (ص ۶۷)

مرگ سبز: مرگی که خاص انسانهایی است چون آب زلال که با یک اتفاق ساده، بدون هیچ تنش و با تبسم میروند.

مرگ سرخ رسم ایل لاله‌هاست که خودسوزی و مرگ آگاهانه است. مرگ، زیر رقص شمشیرها و خنجرها به سراغ این لاله (شهدا) می‌آید.

مرگ زرد: مرگ‌های طبیعی که در سنین بالا سراغ انسان می‌آید که در حال عبادت و نیایش است. (آگاهانه نیست).

مرگ یشمی غرق در سرسام‌هاست مرگ گوگردی پر از دشنام‌هاست (ص ۶۸)

مرگ یشمی: توأم با تب و هذیان است. **مرگ گوگردی:** مرگ لعین و نفرین شده است.

مرگ آبی گرچه مرجانی تراست مرگ فیروزه عرفانی تراست (ص ۶۸)

مرگ آبی: در یک ترکیب ایهامی یعنی مانند مرجان‌ها با ارزش و قیمتی است. **مرگ فیروزه** هم عرفانی و آسمانی است.

مرگ آبی: ۱- مرگی که در آب اتفاق می‌افتد که با مرجان تناسب دارد. ۲- مرگ به رنگ آبی (در مفهوم کنایی) در بیتی دیگر مرگ آبی را اینگونه تعبیر میکند:

مرگ آبی بوی آمین میدهد مرگ قرمز بوی نفرین میدهد (ص ۱۲۹)

مرگ آبی: مرگ اجابت شده است. **مرگ قرمز:** مرگ افیونی است.

مرگ سرخ از فرط کمیابی طلاست مرگ سرخ از خاک سبز کربلاست (ص ۱۲۹)

مرگ سرخ: شهادت و مرگ آگاهانه مانند شهادت هفتادو تن در کربلا. **خاک سبز کربلا:** خاک رویش و احیاکننده کربلا.

در میان جنگل سبز حروف گشت خواهی زد سوار فیلسوف (ص ۱۳۲)
جنگل سبز حروف: سخنان و اندیشه‌های شکوفا و پر بار.

نتیجه:

با توجه به ابیات منتخب ارائه شده، با معانی دریافتی از آنها، آفرینش ترکیبها و کنایات بدیع و با توجه به سایر آثار او میتوان به قوت ادعا کرد که احمد عزیزی در ابداع و خلق ترکیبات و مضامین نو در میان شاعران هم‌عصر خود (شاعران انقلاب اسلامی) با بهره‌گیری از محیط اطراف، اصطلاحات و تعابیر عامیانه و توأم کردن آنها با صور خیال دیگر، بخصوص تدبیح، تشبیه و تلمیح سر بلند و ممتاز است. مثنوی کفشهای مکاشفه مشحون از کنایات مختلف است. قدرت شاعری او در خلق و غنی سازی زبان فارسی بالاست.

فهرست منابع:

- ۱- احمدنژاد: کامل: معانی و بیان: زوار: تهران: ۱۳۸۵
- ۲- بیگی حبیب آبادی: پرویز: حماسه‌های همیشه: ج ۲
- ۳- شفیعی کدکنی: محمدرضا: شاعر آینه‌ها: آگاه: چاپ هشتم: تهران: ۱۳۲۸۷
- ۴- شفیعی کدکنی: محمدرضا: صور خیال در شعر فارسی: آگاه: تهران: ۱۳۶۶
- ۵- شمیسا: سیروس: بیان و معانی: میترا: تهران: ۱۳۸۶
- ۶- شمیسا: سیروس: نگاهی تازه به بدیع: میترا: تهران: ۱۳۸۳
- ۷- عزیزی: احمد: کفشهای مکاشفه: شقایق: تهران: ۱۳۶۷
- ۸- گرگانی: شمس‌العلماء: ابداع البدایع: احرار: تبریز: ۱۳۷۷